

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سازمان انقلابی افغانستان

۱۸ دسمبر ۲۰۱۷

«سوسیالیزم کارگری» سوسیالیزم انقلابی یا ارتجاعی؟ (۴)

جنگ رهائی بخش ملی، جنگ مترقی و انقلابی است!

لنینیزم: رد جنگ آزادی بخش ملی بی تفاوتی پوچ و ارتجاعی است!

لنینیزم، مارکسیزم عصر امپریالیزم است. عصری که بیش از همه مستعمرات در آن توسعه یافته و امپریالیزم به حیث سرمایه انحصاری با صدور سرمایه و رقابت برای تقسیم مجدد جهان و انقیاد و تصرف اراضی بیشتر، لگام گسیخته تر از قبل به کشورهای دیگر، بخصوص کشورهای فقیر و نادار یورش می برد، تجاوز می کند، اشغال می نماید و با نصب دولت های پوشالی به قتل و قتل کارگران و خلق های تهیدست دست یازیده، منابع این سرزمین ها را بیرحمانه چپاول می کند و یا هم از این سرزمین ها به حیث نقطه ستراتژی یک برای تهدید رقبای احتمالی سود می برد.

امپریالیست ها پس از جنگ جهانی دوم هیچ درگیری نظامی رو در رو با هم نداشته اند. عکس آن تجاوز و تعدی و رقابت خونین آنها بر کشورهای غیر امپریالیستی بوده است. متأسفانه پرولتاریای کشورهای امپریالیستی، چنانچه قبلاً تذکر رفت با خاموشی و سکوت در مقابل تجاوز و تعدی کشورهای امپریالیست شان، عملاً در کنار دولت های چپاولگر خود قرار گرفته و این امر همبستگی پرولتاریا را به سطح جهانی لطمه زده است که سبب کینه، بغض و بی باوری پرولتاریای کشورهای اشغال شده در برابر پرولتاریای کشورهای امپریالیستی گردیده است.

غارت کشورهای فقیر از طریق وابستگی به بورژوازی امپریالیستی و اشغال مستقیم کشورها و بمباردمان آن، وحدت نسبی میان بورژوازی امپریالیستی امریکا - ناتو برای اشغال و چپاول کشورها و تشدید رقابت این بورژوازی با بورژوازی امپریالیستی روسیه و چین از طریق تشدید رقابت ها در کشورهای فقیر و عقب افتاده و دارای ذخایر طبیعی و سکوت و خاموشی پرولتاریای کشورهای امپریالیستی که نشاندهنده رکود و رخوت مبارزه طبقاتی در آن کشورهاست و تأیید خاموشانه اشغال کشورهای مثل افغانستان، عراق و... به وسیله بورژوازی امپریالیستی از سوی پرولتاریای این کشورها همه و همه نشاندهنده اینست که در عصر امپریالیزم، رهائی از استعمار که در چهارچوب تضاد خلق با امپریالیزم تبارز می کند، اهمیت و اولویت دارد. عصر امپریالیزم بیش از پیش راه را برای استعمار چه در شکل کهن و چه در شکل نو، مساعد ساخته است. با تشدید استعمار، جنبش های رهائیبخش ملی ناگزیر تشدید می گردند و اگر امروز نه فرداً حتماً پرچم آن علیه بورژوازی امپریالیستی به اهتزاز در می آید.

لنین از آموزگاران بزرگ پرولتاریا که تیوری های وی در عصر امپریالیزم ارائه شده است، موضع گیری قاطع در دفاع از جنبش های رهائیبخش ملی در عصر امپریالیزم دارد؛ همان عصر امپریالیزمی که «سوسیالیزم کارگری» در آن جنبش های رهائیبخش ملی را ارتجاعی می خواند. ما تلاش می کنیم تا در پرتو تیوری های لنینی (که «سوسیالیزم کارگری» خود را ظاهراً پیرو آن می داند) جنبش های رهائیبخش ملی را مورد ملاحظه قرار داده و نشان دهیم که جنبش های رهائیبخش استقلال طلبانه، چاکری سرمایه و ارتجاعی نبوده بلکه گامی در راه سوسیالیزم و امری پیشرونده برای مبارزه پرولتاریا در عصر امپریالیزم است.

لنین توجه خاصی به مبارزه کشورهای آسیائی علیه استعمار داشت. او از هند گرفته تا چین و از چین تا افغانستان و... مبارزات خلق ها علیه استعمار را تحت نظر داشت و از آن حمایت می کرد. او ضمن این که مبارزات مردم هند را علیه بورژواهای لیبرال انگلستان «اعتلای مبارزه انقلابی در هندوستان» می دانست، باور داشت که بورژوازی لیبرال انگلستان از اعتلای این مبارزه در هراس است. لنین باورمند بود که اشغال، سیستم استعماری سرمایه داری است که بیداری مردم علیه این سیستم، علیه اسارت و غارت و اجحاف سیستم سرمایه داری استعماری، «متمدن ترین» «رجال» سیستم بورژوازی اروپا را به وحوش تبدیل می کند. (مقاله ماده سوخت در سیاست جهانی، ۱۹۰۸)

لنین ضمن تقدیر و ستایش از «اعتلای مبارزه انقلابی در هندوستان» که چیزی جز مبارزه علیه اشغال و ستم سرمایه امپریالیستی نبود، مبارزه خلق ها را علیه این ستم ضربه و لطمه ای به سرمایه امپریالیستی می دانست که طبعاً سرمایه ها از کنار آن با بی تفاوتی نمی گذشت و حتی «متمدن ترین» «رجال» این سیستم را به وحوشی تبدیل می کرد که برای تأمین سلطه سرمایه امپریالیستی شان از هیچ نوع ستم و تعدی علیه خلق ها دریغ نمی کردند.

اعتلای مبارزه انقلابی در هندوستان به معنای تضعیف سرمایه امپریالیستی بود. هدف حمایت لنین از این مبارزه، رهائی خلق های هندوستان و تضعیف سرمایه امپریالیستی برای انجام انقلاب پرولتری بود. حال که کشور ما تحت اشغال بورژوازی امپریالیستی امریکا - ناتو قرار دارد، چرا ما حق نداشته باشیم در مبارزه رهائیبخش ملی و اعتلای این مبارزه نقش تعیین کننده داشته باشیم؟ ما از «سوسیالیزم کارگری» که عصر کنونی ما را بدرستی عصر امپریالیزم می خواند، می پرسیم: در حالی که سرمایه امپریالیستی به کشور ما هجوم آورده و غارت، درندگی و قسارت بی نظیر انجام می دهد و ماسک «تمدن» و «حقوق بشری» این وحوش بیش از پیش دریده شده است، چرا نباید مبارزه رهائی بخش ملی علیه سرمایه امپریالیستی را مبارزه انقلابی نخواند و در اعتلای آن نکوشید؟ آیا کمونیست ها حق دارند وقتی مبارزه انقلابی خلق ها و توده های تهیدست علیه سرمایه امپریالیستی امریکا و ناتو آغاز می گردد، به کناری خسیبیده، تماشاگران حراف باقی بمانند و به جای اعتلای این مبارزه عادلانه، بر آن انگ و علامت چاکری سرمایه بزنند؟ آیا کمونیست ها حق دارند وقتی مبارزه انقلابی توده های افغانستان علیه سرمایه امپریالیستی امریکا - ناتو به اعتلاء می رسد؛ اینان به همان اندازه در غارهای شان غنوده و با تیوری های مسخره حکمتیستی که از ابتدال تروتسکیزم آب می خورد، خلق و توده ها را با علامت گذاری چاکر و نوکر سرمایه تحقیر و توهین کنند؟ یا وظیفه کمونیست ها است که در این مبارزه انقلابی سهم بگیرند، این مبارزه انقلابی را سمت و سو بدهند، در اعتلای آن تلاش کنند و جنبش رهائی بخش ملی را با نبرد طبقاتی پیوند بزنند و برای دیکتاتوری پرولتاریا تلاش کنند؟

لنینیزم، به راه اندازی جنبش های ملی - دموکراتیک انقلابی در کشورهای مستعمره اهمیت فراوان قائل است و به بهانه تضاد میان کار و سرمایه، هیچ گاه نه تنها از اهمیت این جنبش ها چشم پوشی نکرده بلکه علامت زدن چاکری سرمایه به جنبش ها و جنگ های رهائیبخش ملی را ارتجاعی خوانده است. لنین، جنبش انقلابی دموکراتیکی که در آن توده های مسلمان، سرمایه داری غیر امپریالیستی و روشنفکران ناسیونالیست علیه استعمار هالند در هند، جزیره جاوه و سایر

مستعمرات هالند می رزمیدند، جنبش دموکراتیک علیه استعمار و انقلابی می خواند نه ارتجاعی و چاکری سرمایه. (مقاله بیداری آسیا، لنین، ۱۹۱۳)

لنین بر بنیاد دفاع از جنگ عادلانه مردم علیه استعمار و ستم بیگانگان، از جنبش دموکراتیک انقلابی علیه استعمار هالند در مستعمرات به دفاع برخاست و آن را تأیید کرد، زیرا او باور داشت که تا فیودالیزم، سلطنت مطلقه و ظلم و ستم ملل بیگانه سرنگون نشود، ممکن نیست از تکامل مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیزم صحبتی مطرح کرد. او در ۱۹۱۵ در مقاله «سوسیالیزم و جنگ» می نویسد: «قبل از سرنگون شدن فیودالیزم و سلطنت مطلقه و ظلم و ستم ملل بیگانه ممکن نبود از تکامل مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیزم صحبتی در میان باشد. سوسیالیست ها وقتی از قانونیت جنگ «دفاعی» در مورد جنگ های چنین عصری صحبت می کردند، همیشه بخصوص این هدف ها را که به انقلاب علیه نظام قرون وسطائی و فیودالیزم منجر می گردید در نظر داشتند. سوسیالیست ها همیشه از جنگ «دفاعی» معنای جنگ «عادلانه» را درک می کردند... سوسیالیست ها قانونی بودن، مترقی بودن، عادلانه بودن «دفاع از میهن» یا جنگ «دفاعی» را فقط باین معنا درک می کردند و حالا هم درک می کنند. مثلاً، هر گاه فردا مراکش به فرانسه، هندوستان به انگلیس، ایران یا چین به روسیه و امثال و نظائر این کشورها اعلان جنگ بدهند صرف نظر از این که کدام یک ابتداء حمله کرده باشد این جنگ ها - جنگ های «دفاعی» و «عادلانه» خواهند بود. و هر سوسیالیستی از پیروزی ممالک مظلوم و وابسته و غیر کامل الحقوق بر دول «بزرگ» ستمگر و برده دار و غارتگر هواداری می کرد.» (درستی ها از لنین، تأکیدات از ماست.)

طبق لنینیزم، اکنون که کشور ما تحت ستم ملل بیگانه قرار داد و فیودالیزم در همیاری با بورژوازی کمپرداور پایگاه این ستم را می سازد، جنگی که علیه ستم ملل بیگانه و پایگاه استعماری آنها راه اندازی می گردد، یک جنگ قانونی، مترقی و عادلانه و دفاع از میهن تلقی می گردد که بر حکم تیوری های لنینی، هر سوسیالیستی باید از آن هواداری کند و سوسیالیست افغان نیز نمی تواند از کنار آن با بی تفاوتی بگذرد. عکس آن وظیفه انقلابی او ایجاب می کند که در این جنگ عادلانه در کنار توده ها برزمد، زیرا بر اساس تیوری لنینی، بدون سرنگون شدن فیودالیزم و ظلم و ستم ملل بیگانه ممکن نیست از مبارزه پرولتاریا در راه سوسیالیزم حتی صحبتی کرد.

لنین نه تنها جنگ کشورهای مستعمره و زیر استیلای ملل بیگانه را یک جنگ عادلانه می دانست، بلکه سوسیالیست ها را موظف نموده تا «از پیروزی ممالک مظلوم و وابسته و غیر کامل الحقوق بر دول «بزرگ» ستمگر و برده دار و غارتگر» حمایت کنند. «سوسیالیزم کارگری» که معتقد به تیوری های لنین است، آیا تیوری لنین را در جنگ توده های افغانستان علیه ستم ملل بیگانه تطبیق خواهد کرد؟ آیا از پیروزی کشور وابسته و غیر کامل الحقوق افغانستان بر بورژوازی امپریالیستی حمایت خواهد کرد؟ تا جایی که می دانیم «سوسیالیزم کارگری» چون با پراتیک و عمل رابطه حسنه ندارد، حاضر است تا مرز رد کردن تیوری های لنینی پیش برود، اما در جنگ رهائیبخش ملی توده ها شرکت نکند.

لنین جنگ برای رهائی از اسارت دول بزرگ را جنگ آزادیبخش ملی می دانست. از همین رو از جنگ آزادیبخش ملی چین و ایران حمایت کرد و آن را سیاست بیداری ملل تحت اسارت عنوان کرد و این بیداری را برای حیات ملی صدها میلیون انسان، مترقی خواند. او در مقاله «سوسیالیزم و جنگ» می نویسد: «... ما در چین و ایران و هند و سایر کشورهای وابسته طی ده ها سال اخیر سیاست بیداری برای حیات ملی ده ها و صدها میلیون نفر، آزادی آنها از اسارت

دول «بزرگ» ارتجاعی را مشاهده می‌نمائیم. جنگ بر چنین زمینه‌ای تاریخ اکنون نیز می‌تواند جنگ مترقی بورژوازی و جنگ آزادیبخش ملی باشد.»^۱

در پرتو تیوری لنینی که «جنگ بر چنین زمینه‌ای تاریخ اکنون نیز می‌تواند جنگ مترقی بورژوازی و جنگ آزادی بخش ملی باشد»، چرا «سوسیالیزم کارگری» که نیک می‌داند کشور ما زیر اسارت دول امپریالیستی قرار دارد، بیداری مردم برای حیات ملی میلیون‌ها انسان این سرزمین را نفی و آن را ارتجاعی می‌خواند؟ چرا جنگی را که لنین مترقی و آزادیبخش و ملی می‌خواند، «سوسیالیزم کارگری» آن را چاکری سرمایه‌قلمداد کرده و علیه استقلال و رهائی از اسارت دول امپریالیستی به این بهانه که در عصر سیادت سرمایه‌مالی (امپریالیزم) دیگر جنگ ملی موجود نیست، قلمفرسائی می‌کند؟

«سوسیالیزم کارگری» در عصر سیادت سرمایه‌مالی (امپریالیزم) جنگ ملی را نفی می‌کند و به این گونه علیه لنین قرار می‌گیرد. لنین نه تنها در عصر امپریالیزم، جنگ ملی را نفی نمی‌کند بلکه کسانی را که در عصر امپریالیزم جنگ‌های ملی را فراموش می‌کنند، مرتکب اشتباه می‌خواند. او در «درباره جزوه یونیوس» می‌نویسد: «این که ما این چنین مشروح به نادرستی این ادعا پرداختیم که «جنگ‌های ملی دیگر امکان پذیر نیستند»... زیرا از آن تبلیغات پوچ به نفع «خلع سلاح» مشتق خواهد شد، چه گویا دیگر هیچ امکان پذیر نیست مگر جنگ‌های ارتجاعی، از آن بی تفاوتی به مراتب پوچ‌تر و مستقیماً ارتجاعی در قبال جنبش‌های رهائیبخش مشتق خواهد شد... جنگ‌های ملی علیه قدرت‌های امپریالیستی نه تنها امکان پذیر و محتمل بلکه اجتناب‌ناپذیرند، آنها مترقی و انقلابی‌اند، هر چند البته برای موفقیت آنها با اشتراک مساعی جمع‌کنندگی از اهالی کشورهای تحت ستم (صدها میلیون در مثالی که از چین و هند آوردیم) مورد لزوم است و یا یک حالت ویژه مناسب در اوضاع بین‌المللی (مثلاً فلج شدن قدرت‌های امپریالیستی در نتیجه تضعیف آنها، جنگ آنها، آشتی‌ناپذیری آنها و امثالهم) و یا قیام همزمان پرولتاریای یکی از قدرت‌های بزرگ علیه بورژوازی (این مورد که در اینجا آخر از همه برشمرده شد، از نقطه نظر قابل اشتیاق بودن و برای پیروزی پرولتاریا مثمر‌تر بودن مقام اول را حائز است).»

«سوسیالیزم کارگری» با این تبلیغ که در سیادت سرمایه‌مالی جهانی (امپریالیزم) جنگ‌های ملی خدمتی به سرمایه و چاکری سرمایه است، به حکم داهیانه لنین در حقیقت در تلاش «خلع سلاح» کردن توده‌هایی است که تحت ستم و استعمار اسارت سرمایه‌مالی قرار دارند. این «سوسیالیزم» تخیلی به توده‌ها پیام می‌دهد که علیه امپریالیزم و سیادت بورژوازی امپریالیستی در کشورتان درفش استقلال ملی را به اهتزاز نیاورید، زیرا «... خواست استقلال (سیاسی - اقتصادی)... از یک طرف چیزی اضافی و از جانب دیگر دفاع از شیوه تولید تاریخ زده و فرهنگ مسخره و پوسیده آن است...» (سه بیماری چپ‌های اتوپیست).

این «سوسیالیزم» توده‌ها را لم می‌دهد و به آنان تلقین می‌کند که در عصر امپریالیزم جنگ ملی امکان پذیر نیست و اگر درفش استقلال را به اهتزاز درآورید، به جز از یک اقدام ارتجاعی و دفاع از شیوه تولید تاریخ زده و فرهنگ مسخره و پوسیده کاری انجام نمی‌دهید! این به قول لنین یعنی برخورد پوچ‌تر و مستقیماً ارتجاعی در قبال جنبش‌های رهائی بخش.

^۱ لنین به دفاع از جنگ رهائی بخش ملی شاه‌امان الله خان علیه اشغالگران انگلیس برخاست و در نامه‌ای به امان‌الله خان نوشت: «از اولین روزی که ملت افغان برای تحصیل استقلال خود در نهایت جلالت آغاز مبارزه نمود حکومت کارگران و کشاورزان روسیه ترتیب تازه کارها را در افغانستان فوراً شناخته استقلال کامل افغانستان را رسماً تصدیق نمود... امروز افغانستان آبادان در تمام جهان یگانه دولت مستقل اسلامی می‌باشد و به حکم قضا و قدر ملت افغان برگزیده شده است که وظیفه بزرگ تاریخی را به جا بیاورند یعنی جمیع ملل اسیر شده اسلام را دور خود جمع کرده آنها را به راه آزادی و استقلال رهنمائی کند.»

«سوسیالیسم کارگری» که با طمطراق ادعای باورمندی به تیوری های مارکس، انگلس و لنین دارد و چپ مائوتسه دون اندیشه را برای این که تیوری های این کلاسیکران را درک نکرده، سرزنش می کند و طعنه می پراند، خودش به شکل مضحک علیه تیوری های لنین قرار دارد، بخصوص هنگامی که می نویسد: «... با جهانی شدن حق تملک بر وسایل تولید و آزادی استثمار برای سرمایه و جهانی شدن خلع ید تملک از وسایل کار برای کارگران و به بردگی رفتن این طبقه در سراسر جهان، دیگر شعارهای دفاع از وطن و استقلال نه مربوط به کارگران، بلکه شعارهای متعلق به سرمایه اند، زیرا در جهان امروز این فقط سرمایه است که «وطن و استقلال» دارد نه کارگران...»

این «سوسیالیست»های تقنی و بی خبر از تیوری های لنین نمی دانند که: اولاً؛ «جنگ های ملی علیه قدرت های امپریالیستی نه تنها امکان پذیر و محتمل، بلکه اجتناب ناپذیرند، آنها مترقی و انقلابی اند»؛ ثانیاً، «جنگ های ملی کشور های مستعمره و نیمه مستعمره در دوران امپریالیسم نه تنها محتمل بلکه اجتناب ناپذیر اند. در کشور های مستعمره و نیمه مستعمره... جنبش های آزادیبخش ملی در این کشورها یا بسیار پر قدرت و یا در حال رشد بوده و به حد بلوغ نزدیک می شوند. هر جنگی ادامه سیاست است با وسائل دیگر، ادامه سیاست رهاییبخش ملی در مستعمرات بالاجبار جنگ های ملی مستعمرات علیه امپریالیسم خواهد بود.» ثالثاً، «چقدر پوچ و بی معنی خواهد بود، اگر مفهوم امپریالیسم را الگووار به کار برده و از آن «عدم امکان» جنگ های ملی را نتیجه بگیریم» و رابعاً «... حتی در اروپا نیز غیر ممکن دانستن جنگ های ملی در دوران امپریالیسم مجاز نخواهد بود... مثلاً جنگ هائی از طرف کشورهای کوچک (فرض کنیم کشورهای اشغال شده و یا تحت ستم ملی) علیه قدرت های بزرگ امپریالیستی، چنان که در شرق اروپا نیز جنبش های ملی در معیار وسیع را غیر ممکن نمی سازد.» (در باره جزوه یونیوس، تأکیدات از لنین است.)

«سوسیالیسم» تخیلی قبل از این که جنبش های رهاییبخش ملی (استقلال ملی) را به سخره بگیرد و خزعبلات تیوریک به نام مارکسیزم - لنینیسم عرضه کند، بهتر است دمی را به مطالعه دقیق تیوری های لنین اختصاص داده، با حلاجی و هضم آن تلاش کند تا از رهگذر تیوریک، از باتلاق تسلیم طلبی به بورژوازی امپریالیستی خود را نجات دهد. ما به حیث نکات مفید برای بحث استقلال و وطن، موارد فوق از لنین را متذکر شدیم و تذکر دادیم که جنبش های رهاییبخش ملی در دوران سرمایه امپریالیستی مترقی و انقلابی اند و محتمل و اجتناب ناپذیر اند. حال وظیفه خانگی «سوسیالیسم کارگری» است تا در حول و حوش آن بیشتر مطالعه نموده، خود را با سواد ساخته، بعد نسخه ارائه کند؛ در غیر آن سفسطه بازی اش تا سطح خیانت بالا خواهد رفت و توده های تحت اسارت سرمایه امپریالیستی حق خواهند داشت آنان را در صف تسلیم طلبانی درج کنند که جنبش های توده ئی را با تیوری های من درآوردی حکمتیستی، در مقابل سرمایه امپریالیستی «خلع سلاح» می کنند.

کمونیست ها برای این که زمینه را برای مبارزات آتی پرولتاریا به منظور جامعه عاری از استثمار هموار سازند، در جنگ های مترقی و انقلابی شرکت می کنند، رهبری این جنبش ها را به دست می گیرند و نمی گذارند که بورژوازی از میهن دوستی توده های خلق و مبارزات استقلال طلبانه آنان برای رهایی از سیادت سرمایه امپریالیستی برای تداوم استثمار سود ببرد. وظیفه کمونیست ها خریدن به غار پسیفیزم نیست، بلکه حرکت مستقلانه در متن این جنبش ها و تقویت جنبه انقلابی این جنبش هاست. با وجودی که کمونیست ها در جنبش رهاییبخش در یک اتحاد موقت با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب افتاده قرار می گیرند، اما استقلال جنبش پرولتری را که سازمان کمونیستی از آن نمایندگی می کند حفظ کرده و از دنباله روی جدا پرهیز می کنند. امری که در جریان جنگ ضد روسی متأسفانه در

نظر گرفته نشد که منتج به دنباله روی جنبش پرولتری و انحراف مبارزه انقلابی شد و این انحراف تا سطح حاکمیت جمهوری اسلامی عمق پیدا کرد (به این موضوع تماس می گیریم).^۲

«سوسیالیزم کارگری» به جای این که از جنبش های رهاییبخش ملی حمایت کند، به نحوی از انحاء و غیر مستقیم استعمار سرمایه امپریالیستی را «مأموریت متمدن سازی» افغانستان می خواند و هو به هو به کاپی وطنی «برنشتین» تبدیل می شود. برنشتین در بین الملل دوم در کنگره ۱۹۰۴ امستردام گفت: «ما باید تصور مدینه فاضله را در مورد رها کردن مستعمرات پشت سر بگذاریم. نتیجه نهائی این گونه دیدگاه بدان معنی است که امریکا را به سرخپوستان آنجا پس بدهیم (در کنگره آشوب به پا شد). مستعمرات وجود دارند و ما باید این واقعیت را بپذیریم. سوسیالیست ها نیز باید اقرار کنند که بعضی از اوقات لازم است که مردمان متمدن، نقش سرپرست را برای مردم غیر متمدن بازی کنند.»

«سوسیالیزم کارگری» ما نیز عین موضع را با جملات نسبتاً مبهم و التقاطی به خورد مردم می دهد و در «نقد چپ از موضع طبقه کارگر» می نویسد: «گیریم این شعارهای وطن پرستانه خاینان و صادقانه مبارزان! تحقق بیابند و به نحوی از انحا ناتو و امریکا شبیه به روس ها از افغانستان بیرون شوند و «ملا عمر آخوند» هم با اندیوالان چشمان سرمه ای اسلحه بر زمین گذارند مانند ده درجن امیر و چوچه امیر جهادی با مصونیت پارلمانی وارد جرگه دزدان و قاچاق چپان در دولت شوند، در زندگی طبقه کارگر، زن مورد تجاوز، کودک روی آشغال ها، گدای روی جاده، آن مادر پسر گرسنه، چه اثری خواهد گذاشت؟ آیا این ها صاحب وطن، مالک استقلال و دارای شخصیت و آزادی خواهند شد؟»-

[نقل قول ویراستاری نشده است- پورتال-] و بعد در سند «دموکراسی عصر امپریالیزم» از جامعه قانونمند سرمایه دارانه امپریالیستی شدیداً به دفاع بر می خیزد و با وجودی که این دولت را لعه امپریالیست ها می داند، آن را یک دولت دموکراتیک نیز می خواند!!

ادامه دارد.

^۲ «انترناسیونال کمونیستی باید با دموکراسی بورژوائی مستعمرات و کشورهای عقب مانده در اتحاد موقت باشد ولی خود را با آنها نیامیزد و استقلال جنبش پرولتری را، حتی در نطفه ای ترین شکل آن، بی چون و چرا محفوظ دارد.» (طرح اولیه تزه های مربوط به مسأله ملی و مستعمراتی، لنین)